

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

يَا أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةً وُجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ ...

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۷۳: اندک بودن نادانی

«قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ»

نادانی‌شان اندک است.

معنای حمق

در فصل ۱۴م در مورد حمق صحبت کردیم. در آنجا روشن شد که حماقت در فرهنگ توحیدی در مقابل عقل است. در قرآن واژه‌ی حمق و احمق به کار نرفت اما سفیه به کار رفت. سفیه و احمق به یک معنا هستند. در فرهنگ لغات معمولی سفیه و دیوانه یک معنا را دارند. سفیه کسی است که امور دنیوی‌اش را نمی‌تواند به خوبی اداره کند. ولی در فرهنگ لغات قرآنی سفیه به انسانی که سطحی‌نگر است گفته می‌شود. کسی که نسبت به مراتب عالم سطحی‌نگر است. سفیه را به سطحی‌نگر هم معنی می‌کنند. سفیه یعنی کسی که سطحی‌نگر است و عمیق‌نگاه نمی‌کند. احمق هم به همین معناست.

عقل در لغت به معنای امساک است. «عقل لسانه» یعنی «کَفَّ لسانه». «عِقَالُ البَعِيرِ» یعنی «كَفَّ البَعِيرَ». معقل یعنی زندان. القعل يمنع من الجهل.^۱ العقل: تشخیص صلاح و فساد و کنترل نفس بر اساس آن‌ها.^۲

۱. النبی صلی الله علیه وآله: «إِنَّ الْعُقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ»^۳

در صفات اهل دنیا در مورد این آیه‌ی شریفه صحبت کردیم:

۲. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۴

صفت بارز اهل دنیا را ظاهر بینی حیات دنیا معرفی کرد. علامت بارز ایشان این است که از همین حیات دنیا هم فقط ظاهرش را می‌دانند. پیداست همین حیات دنیا هم یک ظاهری دارد و یک باطنی. ظاهر آن را افراد سطحی نگر و اهل دنیا می‌نگرند و به آمد و رفت همان دلخوش اند. در فرهنگ قرآن عاقل یعنی حکیم یعنی کسی که از ظاهر قرآن به باطن آن و از ظاهر دین به باطن آن و... عبور کرده است.

لذا در قرآن می‌فرماید «قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء»^۵. این‌ها انسان‌های فهمیده‌ای بودند. در ظاهر کسانی که این را می‌گفتند افراد با شخصیت و فهمیده‌ی قوم بوده‌اند. اما خداوند می‌فرماید شما سطحی نگر هستید. «ألا إنهم هم السفهاء»^۶.

مراد از مراتب دنیا در حدیث معراج مراتب انسان است. مرتبه‌ی عالی انسان همان مرتبه‌ی خلیفت‌اللهی است که جوهره‌ی انسانیت است و همان مرتبه‌ی عقل است. عقل کل به این مرتبه گفته می‌شود. لذا پیغمبر اکرم فرمود «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلَ»^۷ و در جای دیگر فرمود «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۸. این دو روایت در کنار هم این را نشان

^۱ اشتقاق

^۲ التحقيق

^۳ میزان الحکمه، ۱۳۳۸۸/۳۸۸۰/۸

^۴ روم، ۷

^۵ بقره، ۱۳

^۶ همان

^۷ میزان الحکمه، ۱۳۳۰۵/۳۸۶۶/۸

می دهند که انسانی که به مقام عقل کل. می رسد کسی است که از ظاهر انسانیت به باطن آن راه پیدا کرده است. انسان بر اساس این مرتبه خود را و سپس پروردگار را یافت و عاشق پروردگار شد و مقام خلافت الهی بر اساس آن شکل گرفت. به تناسبی که از این مرتبه تنزل پیدا کنیم فرد از آن مقام عقل کل فاصله گرفته و به پایین ترین مرتبه که می رسد می شود همین مرتبه‌ی دنیایی که معادل سفاقت محض و خالی بودن از عقل است.

به تعبیر دیگر قلبی که باحیا باشد به تناسب عمق حیایی که در مراتب حیا دارد (حیای هیبت، حیای حب، حیای کرامت، حیای تقصیر، حیای گناه) قلب او رقیق و مستعد برای دریافت معارف می شود و در نتیجه صاحب علم و حکمت می گردد. جمع این معانی در فرهنگ روایات به عقل تعبیر شده است. بنابراین اصل در وجود خلیفت الله و خلقت انسانی مقام عقل است که ضد حمق است. بدلیل خلقت مادی انسان گرفتار حجاب جهل شد.

ادامه‌ی فراز ۷۴: کمک و سودرسانی

«كثِيرٌ نَّفْعُهُمْ»

سودشان بسیار است.

در معنای واژه‌ی دنیا و آخرت گفته شد که آخرت حقیقت دنیا است. حتی به لحاظ واژه. در این فضا می فرماید کثیر نفعهم، قلیل مکرهم.

آثار و پاداش نفع رسانیدن به دیگران

مرور مطالب گذشته: رفع کدورت‌ها و ایجاد عوامل بالابرنده

ماحصل بحث گذشته در مورد «کثیر نفعهم» این شد که در فرهنگ توحیدی تمام دستورات عبادی باید دائماً انسان را در مسیر سیر الی الله و قرب سیر بدهد. در این مسیر قربی ما نمی دانیم کدام عمل مقرب تر است. اگر جای انبیاء و اولیاء بودیم به مناطات احکام توجه می کردیم. کما این که رسول خدا مناط حکم را می دید و می گفت که این کار واجب است یا نیست. ایشان حکمی را می دید که مصلحتش مصلحت ملزومه است و در حد وجوب و حکم به وجوب

^۸ مرآت العقول، ج ۱، ص ۳۱

می داد. حکم دیگری به گونه‌ی دیگر. اما ما این را نمی فهمیم چرا که به مناط حکم راه نداریم. ما باید به این نگاه کنیم که شارع مقدس برای چه عملی اثر بیشتر و برای چه عملی اثر کمتری ذکر فرمود. عملی که برای شارع مقدس مهم‌تر باشد مقرب‌تر هم خواهد بود.

مثلاً مجتهد در فقه اصغر می بیند که در تعارض بین ادله یا در باب تراحم یعنی زمانی که مصداق دو حکم با هم برخورد پیدا می‌کند. مثلاً آقایی در زندانی که می‌داند زمین آن زندان غصبی است زندانی شده است. امر دائر است بین خواندن نماز و عدم خواندن آن. خواندن نماز واجب و تصرف در مال غصبی حرام است. این می‌شود جمع بین واجب و حرام. لذا این را بررسی می‌کند که ملاک چیست. می‌گوید من می‌بینم دستور نماز واجب‌تر است. یا در باب انقاذ غریق می‌بینم کسی در جایی دارد غرق می‌شود و من اگر بخواهم او را نجات بدهم باید از یک زمین غصبی رد شوم می‌گویم چون نجات جان انسان واجب‌تر است عیبی ندارد از زمین غصبی رد شو. این در فقه اصغر است.

عین این بحث در فقه اکبر یعنی سیر و سلوک هم مطرح است. البته برخی که چشم حقیقت بینشان باز می‌شود مدعی هستند که ما می‌بینیم. اما حرف ایشان برای ما حجیت ندارد. برای ما فقط کلام معصوم حجیت دارد. لذا نباید به حرف فلان عارف که اگر این کار را بکنید فلان طور می‌شود نباید آن کار را کرد. این حرف حجیت ندارد. اما در مورد کسی که این دید حقیقت بین را ندارد. عارف چطور تصمیم بگیرد که من مثلاً شب بیشتر به کار خیر برسم و دیر بخوابم و از آن طرف نماز شبم قضاء شود. یا سؤال‌های زیاد دیگر. یک عارف در عرفان عملی می‌گوید به آثاری که برای اعمال گفته شده است نگاه کن.

در میان تمام اعمال عبادی دو عمل است که برای مجرای ولایت الهی خیلی رویشان تأکید شده است. یکی همین نمازهای واجب. «الصلاة قربان کل تقی». در مورد سایر اعمال عبادی چنین تعبیری خیلی کم به کار رفته یا اصلاً به کار نرفته است.

تذکر: روایت از هر معصومی ایراد ندارد.

شخص سؤال کرد در میان اعمال عبادی کدام عمل را بالاتر می‌دانید فرمودند ایمان به پروردگار و دوباره که سؤال می‌کند حضرت می‌فرمایند مقرب‌تر از همین نماز واجب یومیه چیزی نیافتم. در باب نماز روایات زیاد داریم. نماز را

با چیز دیگری نمی‌شود عوض کرد. لذاست که در میان اهل معنا روی نماز به عنوان یک نماد کار دینی خیلی تکیه می‌کنند.

دومین عمل چیست. با یک نگاه کلان می‌بینیم که هیچ عملی بالاتر از کمک به برادر مؤمن در مقرب بودن برای خود انسان نیست. نتیجه‌ی عرائض گذشته این شد که وقتی نگاه می‌کنیم به آثار عمل در میان اعمال عملی تالی تلو نماز در جلوه‌ی فردی و در جلوه‌ی اجتماعی دین بالاتر از نافع بودن نسبت به دیگران.

لذا بی‌جهت نیست که در حدیث معراج بعد از مقدمات نفسانی اولین چیزی که نسبت به جلوه‌ی اجتماعی فرمود همین کثرت نفع است. بعد هم کم بودن مکر. بعد راحت بودن مردم از ایشان. این‌ها همه آن جلوه‌ی اجتماعی دین است. شهید مطهری می‌فرمودند که کم‌آیه‌ای داریم که بعد از بحث نماز زکات را مطرح نکرده باشد. یعنی تالی تلو نماز زکات است. «بنی‌الاسلام علی خمس هم بعد از نماز زکات است. حج را هم اگر یک تحلیل کلی بکنید تقسیم می‌شود به نماز و زکات.

محور این است که ما در باب انفاق این که ما داریم به دیگران نفع می‌رسانیم را پاک کنیم از ذهن. در انفاق اولین مسأله کمک به خود است.

سالک باید با مفهوم زهد خوب آشنا باشد. نصف حدیث معراج به جرأت می‌شود گفت در مورد زهد است. اگر همه‌ی جامعه هم زاهد باشند باز شما نمی‌توانید از انفاق دست بردارید. چون انفاق لازم است. انفاق را محدود به مسائل مالی نکرده‌اند. انفاق می‌تواند زبانی باشد. راهنمایی و خیرخواهی برادر مؤمن صدقه است. دست‌گیری در مسائل اعتقادی و فکری صدقه است.

در سیر و سلوک تمام حرف این است که ما باید در مسیر ولایت سیر کنیم. در مجرای ولایت باید سیر انجام بگیرد. لذا تمام دستورات اخلاقی می‌آید برای ما ولایت را به خوبی ترسیم می‌کند. در همان ابتدای حدیث هم بحث حب که مطرح شد ولایت مطرح شد. لذا اگر جایی فرمود که اگر این کار را بکنی من تو را از ولایت خارج می‌کنم یعنی این کار خیلی خطرناک است. برعکسش هم داریم. در باب انفاق برعکسش است. روایات فراوان داریم.

شواهد روایی و قرآنی

روایت زیر جلسه‌ی گذشته هم قرائت شد:

۳. الامام کاظم علیه السلام: «مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فِي بَعْضِ أَحْوَالِهِ فَلَمْ يُجِرْهُ بَعْدَ أَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَدْ قَطَعَ وَلايَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^۹

نمی‌فرماید پول می‌خواست. کمک می‌خواهد. می‌فرماید با این کار رابطه‌ی ولایی‌اش را با خدا قطع می‌کند. این خیلی تعبیر تندی است.

۴. الإمام الصادق علیه السلام: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ أَتَى مُسْلِمًا زَائِرًا أَوْ طَالِبَ حَاجَةٍ وَهُوَ فِي مَنْزِلِهِ فَاسْتَأْذَنَ لَهُ وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ لَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ حَتَّى يَلْتَقِيَا»^{۱۰}

شخص، برای این که مبادا دنبال سلامش ابراز نیازی بکند یا اصلاً جلویش نمی‌آید یا خودش را پنهان می‌کند، این آدم دائماً در لعنت الهی است. لعنت یعنی دوری از پروردگار. ولایت الهی یعنی شمول رحمت پروردگار بر یک بنده. این که می‌فرماید لایزال در لعنت الهی است یعنی لایزال در دوری از رحمت خداست. وقتی این طور است چه انتظاری در سیر و سلوک داشته باشد.

شیخ جعفر مجتهدی در باب عملی که مبعوض محبوب است آیا می‌توان به سوی او تقرب جست یا نه، این را تشبیه می‌فرمود به این که کسی در ظرفی که برای پدرش مبعوض است برای او آب یا شربت ببرد. حالا شما در ظرف لعنت الهی دائماً نماز بخوان، حج برو، عمره برو. اصل رابطه‌ی ما با پروردگار رابطه‌ی ولایی است. این رابطه که قطع شود در ظرفی که این رابطه قطع است هیچ کاری فایده ندارد. این اصل را باید مد نظر داشت. یک جاهایی انسان کاری می‌کند که این اصل را زیر سؤال می‌برد.

بنابراین خداوند به خصوص در قرآن رابطه‌ی ولایی خودش را با بندگانش در نماز و زکات خلاصه فرمود. شاهد قرآنی‌اش در سوره‌ی مبارکه‌ی لیل می‌فرماید:

^۹ میزان الحکمه، ۳۰۶/۱۸۸/۱

^{۱۰} الکافی، ج ۲، ص ۳۶۵

۵. «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ

لِلْعُسْرَى»^{۱۱}

حتی اعطی را قبل از اتقی ذکر می‌کند. قبلش می‌فرماید که «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» تلاش شما متفرق است. شتی جمع شتیت است. مثل مرضی که جمع مریض است. این دو گروه چه کسانی هستند؟ گروه اول کسی که ببخشد و تقوا داشته باشد. و بعد می‌فرماید که ایمان بیاورد به روز قیامت و ... ما زندگی‌اش را طوری قرار می‌داریم که چرخ زندگی‌اش بچرخد. علامه این طور تفسیر می‌کنند و در تفاسیر اهل سنت هم هست که یعنی کسی که زمین‌های زندگی‌اش را با بخشندگی شروع کند چرخش در مسیر خیرات می‌چرخد. یعنی خداوند کارهای خوب را جلوی راهش قرار می‌دهد. ناخودآگاه یک آدم مستحق را جلوی پایش می‌گذارد. متقابلاً کسی که بخیل بود و متکبر، و از آن طرف کذب بالحسنی در مقابل صدق اثرش این است که او را خیلی راحت به گرفتاری می‌اندازیم. خیلی هم آدم باهوش و زیرکی است اما زندگی‌اش نمی‌چرخد. می‌خواهد کار خیر کند اما نمی‌شود. مثلاً یک فقیری که تظاهر به فقر می‌کند جلویش می‌آید. این مطلب شاهد روایی هم دارد.

۶. الإمام الباقر عليه السلام: «مَنْ بَخِلَ بِمَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَالْقِيَامِ لَهُ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا ابْتُلِيَ بِمَعُونَةٍ مَنْ يَأْتُمُّ عَلَيْهِ وَ

لَا يُؤَجَّرُ»^{۱۲}

کسی که بخل بورزد در کمک به برادر مسلمانش، پولش ناخودآگاه خرج کسی می‌شود که هم از او تشکر نمی‌کند و هم در مسیر گناه استفاده می‌کند. مثلاً طرف یک عمر پول جمع می‌کند بعد از مرگش بچه‌هایش در مسیر گناه از آن پول استفاده می‌کنند. این سنت الهی است.

پس در این بخش مطلب را این طور جمع بندی می‌کنیم که در میان اعمال عبادی ما بعد از نماز یا قرین نماز هیچ عمل عبادی نداریم که به لحاظ مقربیت در رتبه‌ی اعانه‌ی به دیگران یعنی نافع بودن برای جامعه باشد. لذا اگر در اعمال عبادی نفاق را در کنار نماز قرار ندهیم گویی نماز هم ضربه می‌خورد. لذا در آیات فراوان داریم که اقامه‌ی

^{۱۱} لیل، ۵ تا ۱۰

^{۱۲} الکافی، ج ۲، ص ۳۶۶

نماز و ایته زکات را در کنار هم ذکر فرموده است. آیهی شریفه‌ی سوره‌ی لیل هم که خوانده شد شاهد بر این بحث است.